

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳۹۵/۰۸/۱۱

## بررسی واژه «صحابه» در کتب لغوی و اصطلاح بزرگان شیعه

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على أعدائهم أعداء الله الى يوم لقاء الله

در جلسات گذشته در رابطه با بحث صحابه و اهل بیت (علیهم السلام) مطالبی را خدمت دوستان عرض کردیم و گفتیم که بزرگ‌ترین مسئله انشقاق دو مکتب شیعه و سنی، همین مسئله صحابه هست و اگر این قضیه حل شود، قطعاً سایر قضایای اختلافی بین دو مذهب، حل خواهد شد.

ما دیروز بحث صحابه را از دیدگاه قرآن کریم بررسی کردیم و نیز آنچه که در ادبیات عرب وارد شده است را بیان کردیم و ثابت کردیم که مجرد صحبت، دلیل بر فضیلت نیست!

## بررسی واژه «صحابه» در کتب لغوی و اصطلاح بزرگان شیعه

اما در رابطه با تعریف «صحابه» در لغت، عباراتی از «فراهیدی» داریم که از لغت نگاران بزرگ شیعی است. این شخص متوفای ۱۷۰ هجری و معاصر امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) است. او می‌گوید:

«الصَّاحِبُ: يَجْمَعُ بِالصَّحْبِ، وَ الصُّحْبَانُ وَ الصُّحْبَةُ وَ الصَّحَابُ وَ الْأَصْحَابُ: جَمَاعَةُ الصَّحْبِ وَ الصَّحَابَةُ

مصدر قولك صَاحِبَكَ اللهُ وَ أَحْسَنُ صَاحِبَاتِكَ»

کتاب العین، نویسنده: فراهیدی، خلیل بن أحمد، ج ۳، ص ۱۲۴، باب صحب

کلمه «صاحب» یا «صحبت» هیچ دلیلی بر فضیلت و اشرفیتی از نظر لغت نیست. صحبت به معنای هم نشین بودن و هم سفر بودن است؛ به طور کلی همان معنایی است که در قرآن کریم آمده است.

آقای «راغب اصفهانی» - بنابر قولی که ایشان هم شیعه هست، لذا از آن جهت از ایشان عبارتی می آوردم - می گوید:

«الصاحب: الملازم إنسانا كان أو حيوانا أو مكانا، أو زمانا»

صاحب کسی است که ملازم است، حال این ملازم انسان باشد یا حیوان باشد.

«و لا فرق بين أن تكون مُصَاحِبْتُهُ بالبدن- و هو الأصل و الأكثر-، أو بالعناية و الهمة»

فرقی نمی کند که مصاحبت او مصاحبت همتی باشد؛ به معنای اینکه همت او با من یکی است، عنایت او با من هم صحبت است.

«و لا يقال في العرف إلا لمن كثرت ملازمته»

در عرف اصحاب به کسی می گویند که ملازمت بیشتری داشته باشد.

ایشان هم تیر خلاصی را می زند و در حقیقت نظر بخاری و دیگران را که می گویند: "صحابه کسی است که پیغمبر اکرم را حتی یک مرتبه دیده باشد"؛ رد می کند. اصلاً این تعریف بخاری با لغت هم همخوانی ندارد!

«و يقال للمالك للشيء: هو صَاحِبُهُ»

به مالک یک شیء می گویند او صاحب فلان ملک و ملازم فلان ملک است.

«و كذلك لمن يملك التَّصَرُّفَ فيه»

سپس می نویسد:

«و المصاحبة و الاضطحاب ابلغ من الاجتماع»

اگر ما می‌گوییم: فلانی با فلانی مصاحبت دارد، بهتر از این است که بگوییم با فلانی اجتماع دارد.

«لأجل أن المصاحبة تقتضى طول لبته»

زمانی که می‌گوییم فلانی با فلانی مصاحبت دارد، به معنای این است که رفاقت و همنشینی او طولانی است.

«فكل اضطحاب اجتماع، و ليس كل اجتماع اضطحابا»

در هر مصاحبتی اجتماع وجود دارد، اما در هر اجتماعی مصاحبت وجود ندارد.

مفردات ألفاظ القرآن، نویسنده: راغب اصفهانی، حسین بن محمد، محقق / مصحح: داوودی، صفوان

عدنان، ص ۴۷۵، باب صحب

این قسمت از عبارت راغب هم، نظریه کسانی که می‌گویند: "اصحاب النبی کسی است که یک ساعت و یا یک آن، پیغمبر اکرم را دیده باشد"؛ رد می‌کند.

این تعریف لغوی صحابه در منابع شیعه است؛ اما بعداً تعریف لغوی اهل سنت را هم خواهیم آورد و خواهیم گفت که لغت نگاران اهل سنت این مطلب را چطور معنا کرده‌اند. ما گفتیم که اول برویم صحابه را از دیدگاه لغت نگاران شیعه و اصطلاح بزرگان شیعه بیان کنیم، تا معلوم شود که اصلاً صحابه در نظر اندیشمندان شیعه به چه کسی گفته می‌شود.

مرحوم «شهید ثانی» کتابی دارد به نام «البدایة فی علم الدراية» یا اخیراً با شرح مفصلی با نام «الرعاية فی علم الدراية» چاپ شده است.

ما قبل از ایشان کسی را که اینگونه مفصل صحابه را معنا کرده باشد، پیدا نکردیم؛ چرا که ما کتاب درایه ای مفصل قبل از مرحوم شهید ثانی به آن شکل نداریم و مباحث درایه ما هم در کنار کتاب‌های رجالی ما مطرح شده است.

به طور مثال زمانی که «نجاشی» روات را ترجمه می‌کند، در کنار آن هم، مباحث درایه را به مناسبتی مطرح می‌کند. همچنین زمانی که «کشی» مباحث رجالی را بحث می‌کند، بحث‌های «علم الحدیثی» و «درایه» را هم در کنار آن می‌آورد.

«علامه حلی» و «ابن داوود» که در عصر واحد بودند و هردو بحث رجالی دارند، یک بحث مستقلی در رابطه با «علم الحدیث» و «درایه» ندارند؛ مگر به تناسبی در کنار شرح حال و ترجمه روات، مباحث مربوط به علم الحدیث را هم مطرح می‌کنند.

اگر همین‌طور جلوتر بیایید، می‌بینید که مرحوم «استرآبادی» در «منهج المقال» و مرحوم «مامقانی» در کتاب «تنقیح المقال»، در کنار رجال، مباحث درایه ای را نیز مطرح می‌کنند.

مفصل‌ترین و مبسوط‌ترین کتاب درایه ما «مقباس الهدایة» اثر مرحوم «مامقانی» است. این شخص صاحب کتاب «تنقیح المقال» و از رجالیون نامی شیعه هست. ایشان حدود ۱۳ هزار راوی شیعه را ترجمه کرده است؛ حال آنکه آمار راویانی که «نجاشی» در کتاب «رجال» خود آورده است به هزار نفر نمی‌رسد!

«نجاشی» که دیگر جزء قدیمی‌ترین رجالیون شیعه هست و متوفای ۴۵۰ هجری است، نتوانسته تعداد راویان را به هزار نفر برساند. بله مرحوم «شیخ طوسی» در کتاب «رجال» خودش، حدود ۴۰۰۰ راوی را آورده است، البته ایشان فقط راوی که از او روایتی نقل شده باشد را نیاورده است؛ بلکه اصحاب النبی را فهرست کرده است. چه روایت داشته باشد و چه روایت نداشته باشد.

او همچنین اصحاب امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) را آورده است. به عنوان مثال «ابن ملجم» را از اصحاب امیرالمؤمنین آورده است! یا «منصور دوانیقی» را از اصحاب امام صادق (علیه السلام) آورده است.

ایشان به طور کلی هرکسی که با امام ارتباطی داشته است را ذکر کرده است. حال ارتباط او ارتباط لطفی باشد یا خصمی باشد هیچ فرقی نمی‌کند. در پایان این کتاب هم فصلی با نام «فی من لم یروی عنهم» وارد شده است که اینهم برای بزرگان فقهای ما معضلی شده است.

مرحوم «شیخ طوسی» فصلی دارد که در آن اصحاب معصومین (علیهم السلام) را تا حضرت امام حسن عسکری (سلام الله علیه) آورده است. و نسبت به حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هم نواب اربعه را آورده است.

او در ادامه فصلی را در حدود ۲۰۰ صفحه به نام «باب فیما لم یروی عنهم (علیهم السلام)» باز کرده است.

ایشان تعدادی از راویانی را که روایت دارند در آنجا آورده است و همچنین یک سری افراد را در زمره اصحاب امام صادق (علیهم السلام) آورده است که اصلاً یک مورد روایت هم از این افراد در منابع روایی ما وجود ندارد! در هر صورت بحث «درایه» به آن شکل مطلوب، در منابع شیعی ما مطرح نشده است؛ مرحوم شیخ در کتاب «فهرست» خود، تنها اصحاب را آورده است و در ضمن بحث‌های رجالی همانند «نجاشی»، آنچه را که مناسب می‌بیند، نسبت به شرح حال راوی زمانی که مناسبتی پیش می‌آید، بحث علم الحدیثی را هم در ذیل راوی که مربوطه است، ذکر می‌کند.

بنابراین اولین کتاب «درایه» ما همین کتاب مرحوم «شهید ثانی» است که متوفای ۹۶۶ هجری است. ایشان می‌گوید:

«الصحابی هو من لقی النبی صلی الله علیه وآله، مؤمناً به»

صحابی به کسی گفته می‌شود که پیغمبر اکرم را ملاقات کند، در حالی که به پیغمبر اکرم ایمان آورده باشد.

لذا منافقین، یهودیان، نصاری و پیروان دیگر ادیان که پیغمبر اکرم را ملاقات کردند، چون به اسلام ایمان نیاوردند از این تعریف خارج هستند.

«ومات علی الإسلام»

و مسلمان هم از دنیا برود.

«وإن تخلَّت رَدَّته»

بعضی از روایات از اصحاب رسول گرامی اسلام هستند که مرتد شدند، اما دوباره به اسلام بازگشتند. ما از این افراد هم زیاد داریم و یکی یا دو نفر نیستند. طبق آنچه در ذهن دارم، حدود ۲۵ مورد از اصحاب پیغمبر اکرم را پیدا کردیم که مرتد شدند و بخش عظیمی از این افراد بعد از ارتداد دوباره به اسلام برگشتند.

«بین کونه مؤمناً و بین موته مسلماً علی الاظهر»

این امر آشکار است بر اینکه شخص مؤمن باشد یا مسلم باشد.

ادوار فقه (فارسی)، نویسنده: محمود الشهابی الخراسانی، ج ۱، ص ۳۹۱، باب عهد اول یا عهد صحابه

«مؤمن» و «مسلم» هم دو اصطلاح جدا هستند و با هم تفاوت دارند. از نظر عرف مؤمن «الذی آمن بالولاية» است، درحالی‌که مسلم «الذی آمن بالاسلام» است. معمولاً در کتب علم الحدیثی ما مؤمن و مسلم به آن معنای مصطلحی که در عرف ما هست، نیامده است.

قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید:

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ

اعراب بادیه‌نشین به تو گفتند ایمان آوردیم. بگو: نه، هنوز ایمان نیاورده‌اید و باید بگویید اسلام آوردیم چون هنوز ایمان در دل‌های شما داخل نشده،

سوره حجرات (۴۹): آیه ۱۴

خداوند متعال کسانی که به ظاهر اسلام آورده‌اند را «مسلم» خطاب می‌کند ولی کسانی که در باطن هم به رسول اکرم ایمان دارند و قلباً ایمان آورده‌اند را، «مؤمن» اطلاق می‌کند.

بنابراین مرحوم «شهید ثانی» می‌گوید: چه کسانی که به ظاهر به پیغمبر ایمان آورده باشند، و چه کسانی که در واقع هم ایمان آورده باشند، جزء صحابه پیغمبر هستند؛ و ما مأمور به ظاهر هستیم و مطلق گفتن شهادتین برای ما کفایت می‌کند.

ما نمی‌توانیم بر کسی که اظهار شهادتین می‌کند، حکم کفر جاری کنیم. هم ما روایات در این زمینه داریم و هم اهل سنت در این زمینه روایات متعددی دارند. طبق آیه شریفه:

وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا

و به کسی که سلام به شما می‌کند نگوئید مؤمن نیستی-

سوره نساء (۴): آیه ۹۴

البته معنای مؤمن در کلام «شهید ثانی» با معنای مؤمن در این آیه شریف متفاوت است. خداوند متعال در این آیه شریفه می‌فرماید: به کسی که می‌گوید: "من اسلام آوردم" نگوئید تو در امان نیستی یا مهدور الدم هستی!

البته اهل سنت در تفسیر این آیه اختلاف دارند که مراد از (أَلْقَى إِلَيْكُمْ السَّلَامَ) به معنای «اظهر اسلامه» است یا «تکلم بالسلام» است؟! بعضی از مفسرین می‌گویند: مراد از سلام در آیه، همین است که بگوید سلام! و شعار اسلامی را رعایت کرد، کفایت می‌کند؛ اما بعضی از مفسرین می‌گویند کفایت نمی‌کند!

شما ببینید که امروزه وهابیت بر کفر تمام مسلمانان فتوا می‌دهند! «محمد بن عبدالوهاب» در کتاب «الرسائل الشخصية» صفحه ۱۴۷ می‌گوید:

«من جعل بينه وبين الله وسائط يدعوهم انه كافر مرتد حلال المال والدم»

الرسائل الشخصية، اسم المؤلف: محمد بن عبد الوهاب، دار النشر: مطابع الرياض - الرياض، الطبعة: الأولى، تحقيق: عبد العزيز بن زيد الرومي، د. محمد بلتاجي، د. سيد حجاب، ج ۱، ص ۱۴۷، باب الرسالة الحادية والعشرون

این مطلب محمد بن عبدالوهاب نه با قرآن سازگاری دارد، و نه با سنت خود وهابیت سازگاری دارد!! این کشت و کشتاری که در عراق و سوریه و یمن و دیگر بلاد اسلامی به وقوع می‌پیوندد، اصلاً با مبنای اهل سنت سازگاری ندارد.

یکی از شبهاتی که وهابیت امروز مطرح می‌کنند و بعضی از روشنفکران جاهل ما هم دنبال این قضیه هستند، این است که می‌گویند: "چه فرقی میان داعش و حزب الله یا داعش و قدس وجود دارد؟!"

داعش در سوریه به عنوان اشغالگر آدم می‌کشد، حزب الله و قدس هم به آنجا می‌روند و آدم می‌کشند! چه تفاوتی میان این افراد وجود دارد؟! اگر آنان اشغالگر و تجاوزگر هستند، این افراد هم اشغالگر و تجاوزگر هستند و هیچ فرقی با هم ندارند!!



بنده چند روز قبل با یکی از این آقایان اصلاح طلب ها بحث مفصلی در همین زمینه داشتم. ایشان حتی در «شبکه بی‌بی‌سی» بحث کرده بود که «سردار سلیمانی» هم دارد آنجا جنایت می‌کند!!

بنده به این شخص گفتم که الان دو مسئله وجود دارد؛ مسئله اول این است که امروز وهابی ها در سوریه می‌جنگند. چرا؟ چون می‌گویند که «بشار اسد» ظالم است و ما می‌خواهیم این شخص ظالم را از حکومت ساقط کنیم. لذا عربستان سعودی هم بر سقوط یک ظالم و مستبد در سوریه شعار می‌دهد!

اولاً این مطلب با مبنای اهل سنت سازگار نیست؛ تمام فقهای اهل سنت فتوا داده‌اند که وظیفه مسلمانان اطاعت از حاکم است، ولو اینکه حاکم ظالم باشد. حتی اگر حاکم کافر هم باشد وظیفه مردم اطاعت از همان کافر ظالم است و حق خروج ندارند!

شما تعبیر بزرگان اهل سنت را ببینید که در این زمینه چه می‌گویند. مثلاً بخاری از نبی مکرم نقل کرده است که فرمودند:

«من خَرَجَ مِنَ السُّلْطَانِ شِبْرًا مَاتَ مِثْلَهُ جَاهِلِيَّةً»

هرکسی در برابر حاکم به اندازه وجبی خروج کند، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.

الجامع الصحيح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار

ابن كثير، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا، ج ٦، ص

٢٥٨٨، ح ٦٦٤٥

در این روایت وارد نشده است که سلطان عادل باشد یا ظالم باشد!

و همچنین دارد که:

«من فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شِبْرًا فَمَاتَ إِلَّا مَاتَ مِثْلَهُ جَاهِلِيَّةً»

الجامع الصحيح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار  
ابن كثير، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا، ج ٦، ص  
٢٥٨٨، ح ٦٦٤٦

يا شما ببينيد که «احمد بن حنبل» در این زمینه چه تعبیری را دارد. او می‌گوید: اگر چنانچه حاکم اسلامی ظالم  
هم باشد،

«عليكم النكرة بقلوبكم ولا تخرجوا يدا من طاعة»

العلل ومعرفة الرجال؛ المؤلف: أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني  
(المتوفى: ٢٤١هـ)، المحقق: وصي الله بن محمد عباس، الناشر: دار الخاني، الرياض، الطبعة: الثانية،  
١٤٢٢هـ: ج ١، ص ٧٧

یعنی به هیچ وجه پیمان شکنی نکنید، زیرا وظیفه شما اطاعت از حاکم اسلامی است.

«ابن بطال» که از شارحین «صحيح بخارى» است، روایاتی نقل می‌کند و می‌گوید:

«حجة لجماعة الفقهاء في وجوب لزوم جماعة المسلمين وترك الخروج على أئمة الجور»

این روایات برای همه فقهاء حجت است. خروج در برابر پیشوایان جائز هم حرام است.

فتح الباری؛ ابن حجر، ناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر بیروت - لبنان، ج ١٣، ص ٣١

ما می‌گوییم: در حال حاضر داعش و عربستان سعودی در سوریه و عراق می‌جنگند تا حکومت را ساقط کنند.  
آن‌ها می‌گویند: ما می‌خواهیم در آن بلاد دمکراسی پیاده کنیم! در یمن ١٠ هزار کودک را کشتند به خاطر اینکه  
یک رئیس جمهور ذلیل و پستی که با لباس زنانه فرار کرده است، را برگردانند.

ما می‌گوییم: این اقدامات شما در سوریه و عراق و یمن، با مبنای خود شما سازگار نیست. شما طبق روایات کتاب «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» باید پایبند به مبنای خودتان باشید. این دیگر صحیح بخاری است که نقل می‌کند:

### «من خَرَجَ مِنَ السُّلْطَانِ شِبْرًا مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً»

هرکسی در برابر حاکم به اندازه وجبی خروج کند، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.

الجامع الصحیح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعیل أبو عبدالله البخاری الجعفی، دار النشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا، ج ۶، ص ۲۵۸۸، ح ۶۶۴۵

«ابن بطلال» در کتاب «شرح صحیح البخاری» جلد ۱۰ صفحه ۸ می‌گوید: روایات «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» بر ترک خروج بر ائمه جور دلالت می‌کند:

### «حجة فی ترک الخروج علی أئمة الجور، ولزوم السمع والطاعة لهم»

این روایات در ترک خروج بر حاکم جور بیان شده است. باید از این افراد حرف شنوی داشته باشیم و فرمانبرداری کنیم،

### «والفقهاء مجمعون علی أن الإمام المتغلب طاعته لازمة»

فقهای ما اجماع دارند که اگر یک حاکمی با کودتا سرکار بیاید، اطاعت از این حاکم واجب است.

شرح صحیح البخاری لابن بطلال، المؤلف: ابن بطلال أبو الحسن علی بن خلف بن عبد الملك (المتوفی: ۴۴۹ هـ)، تحقیق: أبو تمیم یاسر بن إبراهيم، دار النشر: مكتبة الرشد - السعودية، الرياض، الطبعة:

الثانية، ۱۴۲۳هـ، ج ۱۰، ص ۸

در سوریه چندین نوبت انتخابات برگزار شد و تمام مراکز بین المللی هم نظارت داشتند که مردم به «بشار آسد» رأی دادند. او شخص متغلب هم که نیست! در عراق هم مردم رأی دادند، و حاکم آنجا متغلب هم نیست! شما فرض بگیرید که از دیدگاه شما این حاکمان ظالم هستند؛ شما خروج بر حاکم ظالم را حرام می‌دانید. بنابراین این تهاجمات شما برخلاف اعتقادات و مبانی خودتان است!

و یا ببینید که آقای «قرطبی» در کتاب تفسیر خود جلد ۲ صفحه ۱۰۹ می‌گوید:

«والذی علیه الأكثر من العلماء أن الصبر علی طاعة الإمام الجائر أولى من الخروج علیه»

الجامع لأحكام القرآن، اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي، دار النشر: دار الشعب

– القاهرة، ج ۲، ص ۱۰۹، باب البقرة: (۱۲۴)

همچنین «نووی» می‌گوید:

«وأما الخروج عليهم وقتالهم فحرام بإجماع المسلمين وإن كانوا فسقة ظالمين»

صحيح مسلم بشرح النووي، اسم المؤلف: أبو زكريا يحيى بن شرف بن مری النووي، دار النشر: دار

إحياء التراث العربي – بيروت – ۱۳۹۲، الطبعة: الطبعة الثانية، ج ۱۲، ص ۲۲۹

این افراد به صراحت فتوا داده‌اند که خروج بر حاکم جایز نیست! حتی «ابن عثیمن» که از فقهای نامدار عربستان سعودی است و در زمان «بن باز» جزو فقهای رتبه دوم عربستان سعودی بود و بعد از «بن باز» رتبه اول را داشت، می‌گوید:

"در برابر طغیان و کفر حاکم اسلامی باید تحمل کرد، نباید قیام است؛ زیرا مفسده قیام اقل از صبر بر ظلم حاکم کافر است!!"

آقا ما هم همین را می گوئیم که بر فرض، حاکم عراق کافر باشد، حاکم سوریه کافر باشد، حاکم یمن کافر باشد؛ مفتیان شما فتوا می‌دهد که خروج در برابر کافر حرام است!

بنابراین نکته ما این است که این عربستان سعودی که نیروهای خود را در سوریه پیاده کرده است و آنان را تجهیز می‌کند، با مبنای خودشان کاری خلاف شرع و حرام انجام می‌دهند!!

نکته دوم این است؛ زمانی که این افراد شروع به شورش و قیام کردند و مردم را تحریک کردند و شیعه و سنی را قتل عام کردند، دولت ظالم سوریه - به تعبیر شما - از حزب الله و ایران کمک خواست. این افراد بعد از ورود داعشی‌ها، تنها رفتند که جلوی آدمکشی داعشی‌ها را بگیرند!!

بنابراین کار این افراد هم از نظر قانون بین المللی و هم از نظر قانون اسلامی صحیح است. و این افراد اشغالگر نیستند، بلکه به دعوت خود حاکم به آنجا رفتند؛ اما نیروهای عربستان نه تنها با اجازه حاکم به آنجا نرفتند، بلکه رفتن آنها بر علیه حاکم هم بوده است!

بنابراین این دو نکته، تفاوت اساسی میان حضور نیروهای ایرانی و حزب الله و افغانی و هندی و پاکستانی و دیگر بلاد در سوریه است با نیروهایی از هشتاد کشور که به آنجا کشانده‌اند و به بهانه‌های مختلف آدم‌کشی می‌کنند.

شما ببینید «صالح فوزان» که در حال حاضر هم عضو هیئت کبار علمای عربستان سعودی است و هم عضو لجنه عالی افتاء عربستان سعودی است، فتوا داده است: "اگر حاکم اسلامی کافر هم باشد، قیام در برابر او جایز نیست و حرام است!!"

بنابراین کار این افراد با مبنای خودشان محکوم بر کفر است. اقدامات این افراد با مبنای خودشان هم سازگار نیست؛ زیرا در کتاب «صحیح مسلم» هم وارد شده است: یکی از صحابه به نام «اسامة بن زید» در جنگ

شمشیر کشید که یکی از کفار را بکشد و آن کافر «لا إله إلا الله» گفت، اما این شخص او را کشت. بعد از آن خدمت رسول گرامی اسلام رسیدند و این خبر را به پیغمبر اکرم دادند.

رسول گرامی اسلام «أسامة بن زيد» را خواست و گفت: تو بعد از آنکه «لا إله إلا الله» گفت او را کشتی؟! گفت: بله؛ فرمود: فردای قیامت با «لا إله إلا الله» چکار خواهی کرد؟! این شخص از پیغمبر اکرم خواست که برای او طلب مغفرت کند، اما پیغمبر اکرم برای او طلب مغفرت نکرد!

در روایت بعدی می‌گوید: یا رسول الله! من کسی را کشتم که تعدادی از مسلمانان را کشته بود. همین که چشمش به شمشیر افتاد، «لا إله إلا الله» گفت و «لا إله إلا الله» او از ترس شمشیر بود و قلباً ایمان نیاورده بود. پیغمبر اکرم در جواب او فرمودند:

«أَفَلَا شَقَّقْتَ عَن قَلْبِهِ حَتَّى تَعْلَمَ أَقَالَهَا أَمْ لَا»

آیا قلب این شخص را شکافتی که ببینی این شخص قلباً مسلمان شده است و لا إله إلا الله گفته است یا لقلقه زبان بوده است؟!

صحیح مسلم، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ج ۱، ص ۹۶، ح ۹۶

این افراد در عراق یهودی می‌کشند؟ مسیحی می‌کشند؟ کافر می‌کشند؟ یا تمام مسلمانان که گوینده «لا إله إلا الله» هستند را می‌کشند؟

بنابراین این اقدامات اینها با مبانی خودشان به هیچ وجه تطبیق نمی‌کند؛ زیرا قرآن کریم هم می‌فرماید:

(لا ينهاكم الله عن الذين لم يقاتلوكم في الدين و لم يخرجوكم من دياركم أن تبرؤهم و تفسطوا إليهم إن الله يحبّ المفسطين)

(این فرمان تنها مربوط به کفاری است که شما را بیرون کردند و با شما جنگیدند) و اما آنهایی که چنین نکردند خدا شما را از احسان به آنان و رفتار عادلانه با ایشان نهی نکرده زیرا خدا عدالتکاران را دوست می‌دارد.

سوره ممتحنه (۶۰): آیه ۸

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته